هوالعلیم

افتراق بین تلبیه و نیّت احرام (۱)

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام –

جلسه ۱۲۱

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسهٔ گذشته عرض شد که احرام عبارت است از تهیّؤ و قصد ورود در این نُسک مخصوص مثل تکبیرة الإحرام که قصد ورود در این نُسک عبارت است از هیئت عبودیت در صلاة و ارتباط با پروردگار به‌واسطهٔ بروز و ظهور اعمال و افعال خاصه.

لزوم لحاظ دو جنبهٔ اظهار حمد و ستایش و ابراز عبودیت در نماز

همان‌طور که قبلاً عرض شد، نفس اتیان رکعات، بسم الله، حمد، سجده، رکوع، قیام، تشهد و امثال‌ذلک فی‌حدّنفسه صلاة نیست و همین‌طور به نیّت ادای اینها از ناحیهٔ شارع هم صلاة گفته نمی‌شود، گرچه انسان به‌واسطهٔ امر شارع اقدام بر اتیان صلاة به این هیئات و شکل خاص می‌کند ولکن خصوص آن هیئت صلاتیه یک واقعیت بسیطه است

و مرکب از این اجزا نیست و آن حقیقت بسیطه عبارت است از کیفیت ورود در مقام تخاطب؛ یعنی در مقام تکلّم، مناجات و ذکر که این مقام تخاطب اظهار حمد و ستایش نسبت به رب الأرباب از یک طرف و ابراز عبودیت و ذلت و مسکنت نسبت به مربوب و عبد، از طرف دیگر خواهد بود؛ لذا باید این دو جنبه در نماز لحاظ شود.

این قضیه نُسك خاصی است که با سایر نُسك‌ها متفاوت است مثلاً با صوم متفاوت است، گرچه صوم هم براساس عبودیت و انقیاد است ولکن آن حقیقت صومیه با حقیقت صلاتیه متفاوت است، حج هم همین‌طور است؛ حج در یك فضا و وادی دیگری است و همین‌طور اجزای حج که هر کدام از اینها نیّت خاصی دارند مثلاً نیّت در طواف، مرکب نیست بلکه نیّت به طوف حول البیت تعلق می‌گیرد، طوف حول البیت فی حدّ نفسه حقیقةٌ بسیطةٌ لیس له ذات اجزاء ولکن ظهور و بروز خارجی آن عبارت است از اطواری که انسان باید آن اطوار را به‌جای آورد و افعالی که جنبهٔ تکثر

دارند، عیناً مانند اینکه شما می‌خواهید واقعیتی را در عالم خارج به شخصی تفهیم کنید مثلاً می‌خواهید به یك نفر بگویید که فلان شخص به شما محبت دارد، این مطلب را چطور به او می‌گویید؟! برای او الفاظ، کلمات، عبارات و تمثیل می‌آورید، نیم ساعت از این‌طرف و آن‌طرف برای او حرف می‌زنید تا بالأخره به او می‌فهمانید که آن شخص نسبت به تو محبت دارد و نسبت به او سوءظن نداشته باش.

این محبت داشتن یک حقیقت مرکبه نیست بلکه حقیقت بسیطه است ولکن ممکن است کیفیت ابراز و اظهار این مسئله یک ساعت طول بکشد. آن مطلبی که شما می‌خواهید مطرح کنید، واقعیت صرفه و بسیطه است و دارای اجزاء، ترکیب، افعال، صدر و ذیل نیست. می‌گوید که این شخص نسبت به شما محبت و لطف دارد و شما نباید نسبت به او سوءظن داشته باشید، حالا یک ساعت شما با او حرف می‌زنید و هر کدام از این حرف‌ها یک کلام لفظی است که حکایت از کلام نفسی می‌کند. آیا این مطلبی که شما می‌خواهید ادا کنید دارای یک حقیقت

نفسانیهٔ ترکیبیه است؟ چون یک ساعت صحبت کردید، یک ساعت جمله گفتید، یک ساعت از مافی‌الضمیر خودتان پرده برداشتید و اعلام کردید، مسئله این‌طور نیست.

پس همان‌طور که عرض کردم، هیچ‌کدام از عبادات حتی معاملات، حقیقت مرکبه نیستند، تمام اینها حقیقت بسیطه هستند که حکایت از واقعیتی می‌کنند که با سایر واقعیت‌ها متفاوت است.

قطعاً حقیقت نُسکیهٔ سعی با حقیقت نُسکیهٔ طوف حول البیت متفاوت است؛ در دو وادی هستند که هر کدام مربوط به یک قضیه‌اند. إن‌شاءالله اگر به آنجا برسیم در مورد سعی خواهیم گفت که چه فلسفه‌ای دارد و بر چه اساسی است، آنجا یک عوالمی و مطالبی است که اصلاً سر انسان سوت می‌کشد که چطور باید این حقایق به این کیفیت باشد! شما نگاه کنید یک زن ـ حضرت هاجر ـ در این عالم آمد برای طلب ماء برای طفل رضیعش، هفت بار فاصلهٔ بین صفا و مروه را طی کرد، هر دفعه به امید آب رفت اما سراب بود و ناکام برگشت. حالا

همه باید تا قیامت از حضرت هاجر پیروی کنند؛ تمام انبیاء باید این کار را انجام دهند، همهٔ ما باید این کار را انجام دهیم، حتی پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم باید از حضرت هاجر پیروی کند! چه سرّی است در اینکه او باید هفت دفعه برود و بیاید و بقیّه هم باید این کار را انجام دهند؟! چه چیز را درنظر بگیرند؟! برای چه؟! مگر او در آن لحظه چه حالی داشت که آن حالش بر اصل تشریع حج تأثیر گذاشت؟! اینها چیزهایی است که اصلاً سر انسان سوت می‌کشد! حالا با چیزهایی که شنیده‌ایم ـ مسموع و غیر مسموع ـ باید ببینیم که خلاصه مسئله از چه قرار است.

سعی کردن، برای مقام ابراز و تثبیت حقیقت بسیطهٔ طواف

این مسئله در مورد طواف نیست، طواف چیز دیگری است، در واقع حقیقت سعی چیز دیگر است، سعی، برای مقام ابراز و تثبیت همان حقیقت بسیطه [طواف] است که شما هفت دفعه باید بروید و بیایید. چرا باید این دو مثل هم باشند؟! این هفت دفعه طوف و آن هم هفت دفعه سعی، چرا شش دفعه نیست؟! چرا آن پنج دفعه و این چهار دفعه نیست؟!

یا این سه دفعه و آن دو دفعه نیست؟! اصلاً یک قضیه و مسئلهٔ عجیبی است! چرا باید حرکت به سمت چپ باشد نه به سمت راست؟!

شخصی قضیهٔ عجیبی برای من گفت، او می‌گفت که همراه با یک گروه دانشگاهی‌ها و اساتید به عمره رفته بودیم و زنی از همان افراد آمده بود که در عمرش یک عمره انجام دهد و ببینید چه خبر است چون خیلی نسبت به مسائل جدی نبود، می‌گفت که ما هم انجام می‌دهیم تا ببینیم چه می‌شود! خیلی باور نداشت یا کم باور بود. این زن گفت که اصلاً چه کسی گفته است که ما باید در طواف کردن از سمت چپ بگردیم؟! من دلم می‌خواهد از سمت راست بگردم! مگر نمی‌گویند همه چیز باید از راست شروع شود؟! مسجد می‌روی پای راست را بگذار،[1] غذا می‌خوری با دست راست بخور؛ من هم می‌خواهم از سمت راست طواف کنم!

---

[1] الکافی، ج ۳، کتابُ الصّلاةِ، بابُ القولِ عند دخولِ المسجِدِ و الخروجِ مِنهُ، ص ۳۰۸، ح ۱:

«عن یونُس عنهُم علیهم‌السلام قالَ: قال: "الفضلُ فی دُخُولِ المَسجِدِ أن تَبدَأَ بِرِجلِك الیمنی إذا دَخلتَ و بِالیسریٰ إذا خَرَجتَ".»

برای آن شخص تعریف کرده بود که در این نیم دور که به سمت راست حرکت کردم، چنان در فشار قرار گرفتم که دیگر ادامهٔ حرکت برای من اصلاً ممکن نبود، با اینکه کسی هم آنجا نبود که مانع شود. خلاصه آن‌قدر در فشار و قبض قرار گرفته بود و آن‌چنان او را بهم پیچانده بودند که دیگر نتوانسته بود به حرکتش ادامه دهد و فهمیده بود حسابی در کار است که گفته‌اند باید از سمت چپ دور زد، همهٔ اعمال حج بر همین اساس و بر همین منوال است.

روی این جهت، احرام می‌شود نیّتی که عبارت است از ورود در یک نسک مخصوص که این نسک، آن جهت و حیثیت جنبهٔ ورود در حریم پروردگار است، بدون هیچ قید و مَیز و بدون هیچ‌گونه تفاوت که این جهت در نماز نیست.

استحباب نماز خواندن با عمامه و تحت الحنک

مستحب است نماز را با عمامه بخوانید و عمامه هم باید تحت الحنک داشته باشد. افرادی که بدون تحت الحنک نماز می‌خوانند تا عمامه‌شان بهم نخورد، برخلاف گفتار خودشان عمل می‌کنند که گفته‌اند باید با تحت الحنک نماز خواند. «مَن تَعَمَّمَ

و لم يتَحَنَّکْ فَأصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لهُ فلا يلُومَنَّ إلاّ نَفسَهُ.»[1]

باید به ایشان گفت: «خودتان در رساله گفته‌اید که تحت الحنک مستحب است پس چرا نمی‌اندازید و عمل نمی‌کنید؟!» پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السلام تحت الحنک می‌انداختند.

در نماز مستحب است که رداء و عبا هم باشد، عطر زدن و شانه کردن مستحب است، مسواک زدن قبل از نماز مستحب است، همهٔ اینها مستحبات نماز است اما شما هیچ‌کدام از اینها را در احرام نمی‌بینید.

چرا نباید مستحبات نماز را آنجا بیاوریم؟!

تفاوت حقیقی نماز با احرام وحج

چرا نباید در احرام و حج عمامه باشد؟! مگر عمامه مستحب نیست؟! مگر تیجان الملائکه نیست؟![2] چرا نباید در احرام عبا و رداء و عطر

---

[1] الکافی، ج ۶، کتابُ الزِّی و التّجمُّلِ و المُرُوءةِ بابُ العمائِمِ، ص ۴۶۰، ح ۱.

[2] عوالم العلوم، ج ۱۵، أبواب أخبار یوم الغدیر، باب تتویج علی علیه السلام یوم الغدیر، ص ۲۰۰:

«ابن شاذان فی مَشیخته: عن علی علیه السلام: إنّ

باشد؟! چرا نباید شانه کردن و مسواک زدن و امثال‌ذلک باشد؟! البته مسواک در صورتی اشکال دارد که موجب خون آمدن شود والاّ اشکال ندارد. مگر انسان در نماز به مهمانی و ضیافة الله نمی‌رود؟! در حج هم همین کار را انجام می‌دهد ولی عمامه که در نماز مستحب مؤکد بود اما در اینجا حرام می‌شود، درست در نقطهٔ مقابل قرار می‌گیرد، ـ نه مکروه یا مباح ـ عبا در نماز مستحب بود اما در اینجا حرام می‌شود، عطر زدن مستحب مؤکد بود اما در اینجا حرام می‌شود و در صورت استعمال، کفاره هم دارد.

النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم عَمَّمَهُ بِیدِهِ فَذَنَّبَ العِمامَةَ مِن وَرآئِهِ و مِن بینِ یدَیهِ ثُمَّ قال لهُ النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: "أدبِر" فَأدبَرَ. ثُمّ قال لهُ: "أقبِل" فَأقبَلَ. و أقبَلَ علیٰ أصحابِهِ فقال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: "هکذا تکونَ تیجانُ الملائِکةِ". »

امام شناسی، ج ۹، ص ۲۹۰:

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله با دست خود عمامه بر سر علی بن أبی‌طالب بست، و برای آن عمامه، دو دنباله، یکی را از پشت، و دیگری را از پیش رو قرار داد، و سپس فرمود: "پشت کن!" علی پشت کرد. و پس از آن فرمود: "رو کن!" علی رو کرد. رسول خدا رو به اصحاب خود نموده و گفت: "تاج‌های ملائکه این‌گونه است". »

این چه نُسکی است که به‌طورکلی با نماز متفاوت است؟! پس معلوم می‌شود که حقیقتش متفاوت است، اگر حقیقتش متفاوت نبود، این امور مستحب، تبدیل به حرام نمی‌شد. تبدّل امر مستحب به امر حرام به‌خاطر چیست؟ آیا فقط به‌خاطر امر مولا است؟! آیا مولا دلش خواسته که بگوید این حرام و آن حلال است؟! این مولا دو ریال نمی‌ارزد!

خصوصیت مولای حکیم

مولا کسی است که وقتی حکمی را جعل می‌کند مقام اثبات با مقام ثبوتش یکی است و حیثیت تشریعیه با حیثیت تکوینیه، موبه‌مو برابری می‌کند، این مولا، مولای حکیم است.

وقتی که می‌فرماید: «عطر نزن»، یعنی اگر شما عطر زدید، آن اثر مترتبه بر احرام ترتّب پیدا نمی‌کند. اگر فرمود: تغطیهٔ رأس برای رجل جایز نیست، شما نمی‌توانید بگویید که زشت است، بنده عمری با حساب و کتاب عمامه گذاشته‌ام، حالا اینجا بدون عمامه باشم؟! زشت است! یک‌طوری است! پس ما عمامه بگذاریم! مولا نه‌تنها این حرف‌ها را قبول نمی‌کند بلکه دوتا هم بر سرت می‌زند که برو بابا

عمامه چیست؟! استامبولی هم روی سرت بگذاری با عمامه فرق نمی‌کند، اینجا نباید تغطیهٔ رأس باشد. این مسئله است!

حقیقت تشریعیه براساس یک واقعیت تکوینیه تحقق پیدا می‌کند؛ لذا تا اصل نباشد، فرع نیست، تا علت نباشد، معلول نیست. آن واقعیت تکوینیه که براساس آن، حقیقت تشریعیه تشریع شده است، واقعیتی است که در آن عطر نیست، با استعمال عطر، تغطیهٔ رأس و امثال‌ذلک منافات دارد.

این مسئله در مورد صوم و اعتکاف هم همین‌طور است، در مورد سایر مسائل و عبادات هم به همین کیفیت خواهد بود. پس احرام عبارت است از نیّت ورود در این فضای نُسک مخصوص که این می‌شود احرام و این نیّت ارتباطی با لبیک ندارد، لبیک برای خودش یک حقیقت و واقعیت دیگر دارد، همان‌طور که لبس ثوبین هم برای خودش یک واقعیت دیگر دارد مثل وقوف در میقات که واقعیت دیگر دارد، هر کدام از اینها یک واقعیت مختص به خود دارند. وقوف در میقات و لبس ثوبین از مقدمات و مقارنات است، همین‌طور غسل احرام و اتیان به قرائت

رکعتین از مقارنات با احرام هستند و بهتر این است که دَبر فریضه باشد به‌خصوص دَبر فریضهٔ زوال، مستحب است.

لباس، غسل احرام، قرائت رکعتین و وقوف در میقات، هیچ‌کدام از اینها ارتباطی به احرام ندارند، همین‌طور لبیك هم ارتباطی با احرام ندارد. لبیك امرٌ تشریعی لتثبیتِ الإحرام کَتَکبیرة الصلاة امرٌ تشریعی و جزءٌ فی الصلاة لِتَثبیتِ الإحرام فی الصلاة، همان‌طور که شما نیّت احرام در صلاة می‌کنید و می‌گویید که احرام در صلاة ببند، وقتی که شما این کار را انجام می‌دهید، چه حالی برای شما حاصل می‌شود؟! همین مسئله در مورد تکبیرة الإحرام حاصل می‌شود، لذا می‌گویند که وقتی مأمومین آمادگی برای نماز داشتند، آن‌وقت افرادی که متأخر از امام هستند، بدون تکبیر آن‌ها می‌توانند تکبیر ببندند، این معنایش همین است.

معنای حالت تهیّؤ در نماز جماعت

آمادگی برای نماز داشتن، یعنی برای نماز ایستاده‌اند، نیّت کرده و منتظر هستند که امام تکبیر بگوید، یعنی در نماز وارد شده‌اند، ذهنشان را کنار

برده و متمحّض شده و فقط منتظر هستند، امام تکبیر بگوید تا آنها هم تکبیر بگویند، به این حالت، حالت تهیّؤ می‌گویند.

اما الآن ما می‌بینیم که افراد مأموم ایستاده‌اند و باهم صحبت می‌کنند، این تهیّؤ نیست؛ لذا اگر تکبیر ببندید باطل است چون آمادگی ندارند، تهیّؤ فقط به ایستادن تنها نیست بلکه باید بایستند و صحبت هم نکنند، یعنی فقط آماده باشند، آن‌وقت در اینجا می‌گویند که مأموم نیاز نیست صبر کند تا صف‌های جلو ببندند بعد او ببندد، با توجه به این شرط یعنی حصول حالت صلاتیه، صف اخر می‌توانند نمازشان را ببندند ـ همهٔ احکام به همدیگر بی‌ربط نیستند ـ وقتی که حالت صلاتیه حاصل شد، دیگر لازم نیست منتظر تکبیرة الإحرام بمانند چون ممکن است برای شخصی که در صف جلو قرار دارد مشکلی پیش آمده که هنوز نمازش را نبسته است؛ لذا عیب ندارد که انسان نماز را ببندد. اما وقتی که تا دَم تکبیرة الإحرام مشغول صحبت کردن هستند یا باهم قرار و مدار می‌گذارند و همدیگر را رها نمی‌کنند، هنوز حالت صلاتیه حاصل نشده است.

تکبیرة الإحرام در صلاة، نیّت احرام را تنفیذ و تثبیت می‌کند و همان‌طور که در جلسهٔ قبل عرض شد مانند کسی است که وارد منزل می‌شود و در را می‌بندد، بستن در یعنی ارتباط من با بیرون قطع شد، کار تکبیرة الإحرام در صلاة همین است؛ یعنی کار من با تخیّلات، توهمات، مسائل، آن ارتباط و کارهایی که برای من قبل از صلاة مباح بود، قطع شد. مسئلهٔ لبیک هم همین‌طور است. الآن وقتی که شخص لبیک می‌گوید، یعنی دیگر ارتباط من با قبل از حالت تلبیه که جنبهٔ اباحه و امثال‌ذلک بود، قطع شد؛ لذا برای همین است که در روایات داریم اگر کسی بین نیّت احرام و تلبیه عملی منافی با احرام انجام داد، اشکال ندارد و مسئله‌ای نیست،[1] چون هنوز در را نبسته است، گرچه کار خلافی است و نباید انجام دهد. نمی‌گویم حرام است چون حرام نیست ولی خلاف است، درست نیست و نباید انجام دهد.

---

[1] جهت اطلاع، به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب تروک الاحرام رجوع شود.

به همین جهت می‌گویند: «کسی که نماز می‌خواند، بعد از نماز، قبل از اینکه بخواهد صحبت کند یا شعار دهد باید بلافاصله سجدۀ شکر و بعد تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسّلام را بگوید»[1] چون وقتی که شخص نماز می‌خواند، هنوز از حال و هوای نماز خارج نشده است.

نه اینکه بنشیند با دیگران مصافحه کند، سر را هم کج کند و دستش را دراز کند به سمت آن عقبی‌ها که تو هم دستت را بده؛ تقبل الله و سه دور، دور خودش بچرخد! اینکه نماز نیست، این ادا و اطوار و تئاتر درآوردن است، کجا ما در طول سنین حیات ائمه

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، أبوابُ الصّلاةِ و حُدُودِها، بابُ سجدةِ الشُّکرِ و القولِ فیها، ص ۳۳۳، ح ۹۷۸:

«فی روایةِ أبی الحُسینِ الأسدی رضی الله عنهُ أنّ الصّادق علیه السلام قال: "إنّما یسجُدُ المُصلّی سَجدةً بعدَ الفریضةِ لِیشکُرَ الله تعالیٰ ذِکرُهُ فیها علیٰ ما مَنَّ بهِ علیه مِن أداءِ فَرْضِهِ و أدْنَی ما یجزِی فیها: شُکراً لِلّهِ ثلاثَ مرّاتٍ".»

علیهم السلام داریم که اینها بعد از نماز شروع کرده باشند با کسی مصافحه کنند؟! مگر معانقه مستحب نیست؟! چرا آنها نکرده‌اند؟ چرا آنها این امر مستحب را در طول این سیصد سال انجام نداده‌اند؟! چرا در ۲۷۰ یا ۲۸۰ سال زمان ائمه علیهم السلام یک دفعه ایشان نیامدند و بگویند: «تقبل الله!»، بعد رویشان را این‌طرف کنند و بعد به پشت سر، تا عقبی هم بی نصیب نباشد؟! این شخص دیگر حالی برایش نمی‌ماند! شخصی می‌گوید: «تقبل الله» و او هم می‌گوید: «خواهش می‌کنم برای شما هم قبول باشد»، دیگر تمام شد و از نماز بیرون آمد و حال رفت، عوض شد.

معانقه خوب است ولی جا دارد. وقتی انسان به شخصی یا به مؤمنی می‌رسد، وارد مسجد می‌شود، یا به منزلش می‌آیند و معانقه می‌کند، بسیار خوب است و مستحب است و ملائکه هم هردو را دعا می‌کنند. در روایات داریم اگر مؤمنی با مؤمن دیگر معانقه کند ملائکه بین این دو وارد می‌شوند و هردو

را دعا می‌کنند.[1]

---

[1] الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، بابُ المُعانقةِ، ص ۱۸۳، ح ۱:

«عن عبدِ الله بنِ مُحمّدٍ الجُعفِی عن أبی جعفرٍ و أبی‌عبدالله علیهما السلام قالا: "أیما مُؤمِنٍ خَرَجَ إلی أخیهِ یزُورُهُ عارِفاً بِحقِّهِ کَتبَ الله لهُ بِکُلِّ خُطوةٍ حسنةً و مُحِیتْ عنهُ سَیئةٌ و رُفِعَتْ لهُ دَرَجَةٌ و إذا طَرَقَ البابَ فُتِحَتْ لهُ أبوابُ السّماءِ فإذا اِلتَقَیا و تَصافحا و تَعانقا أقْبَلَ الله عَلیهِما بِوَجهِهِ ثُمّ باهَی بِهِما المَلائِکةَ فیقُولُ اُنظُرُوا إلی عبدی تَزاوَرا و تَحابَّا فی حَقٌّ عَلی ألاّ أُعذِّبَهُما بالنّار بَعد هذا الموقِفِ فإذا اِنصرف شَیعَهُ المَلائِکةُ عَدَدَ نَفَسِهِ و خُطاهُ و کَلامِهِ یحفَظُونَهُ مِن بلاءِ الدُّنیا و بَوائِقِ الآخِرةِ إلی مِثلِ تِلک اللّیلةِ مِن قابِلٍ فإن ماتَ فِیما بَینَهُما أُعفِی مِن الحِسابِ و إن کانَ المَزُورُ یعرِفُ مِن حقِّ الزّائِرِ ما عَرَفهُ الزّائِرُ مِن حقِّ المَزُورِ کان لهُ مِثلُ أجرِهِ".»

ترجمه: «امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: "هر مؤمنی که برای زیارت برادرش بیرون شود و حق او را بشناسد، در برابر هر گامی که بردارد، خدا یک حسنه به او دهد و یک گناه از او بزداید و یک درجه او را بالا برد، و چون در خانه‌اش را بکوبد، درهای آسمان برایش گشوده شود (مقدمات آمدن رحمت آماده شود) و چون ملاقات و مصافحه و معانقه کنند، خدا به آنها روی آورد، سپس به وجود آنها بر فرشتگان ببالد و فرماید: دو بنده‌ام را بنگرید که برای من یک دیگر را ملاقات کردند و دوستی نمودند، بر من سزاست که پس از این ایستگاه ایشان را به آتش عذاب نکنم، و چون برگردد

اینها همه خوب اما حالا اگر کسی در دستشویی است در بزند بگوید می‌خواهم بیایم با تو معانقه کنم، آیا اینجا جای معانقه است؟! بنده می‌خواهم به این مستحب عمل کنم! زود بیا کار دارم! یا کسی که در حمام است، آیا می‌روی در را باز کنی و بگویی که می‌خواهم با تو معانقه کنم؟! هر چیزی جا دارد هر نُسک و مأمورٌ بهی جای خاص به خودش را دارد.

مانند قضیۀ مولانا می‌شود که آن شخص در دستشویی بود و دعای وضو را می‌خواند، گفت درست است که این دعا برای استنشاق است ولی با دعای بیت‌التخلیه فرق می‌کند! درست است که هردو دعا است و از یك‌جا آمده ولی جای دعا را اشتباه گرفته‌ای! بالا را به پایین و پایین را به بالا برده‌ای![1] هر

به شماره نفس کشیدن و گام‌ها و کلماتش فرشته‌ها او را بدرقه کنند و تا فردای آن شب او را از بلاء دنیا و آسیب‌های آخرت نگه‌دارند، و اگر در آن میان بمیرد از حساب برکنار باشد، و اگر مؤمن زیارت شده هم حق زیارت کننده را چون او بشناسد مانند پاداش او برایش باشد".» (محقق)

[1] مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش ۸۵: «شخصی به وقت استنجا می‌گفت: «اللهم ارحنی رائحة الجنه» به جای آنک «اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین» کی ورد استنجاست و ورد استنجا را به وقت استنشاق می‌گفت، عزیزی بشنید و این را طاقت نداشت.»

چیزی جایی دارد.

می‌گویند: وقتی که نماز می‌خوانید خیال نکنید با آن تکبیر آخر که از تکبیرات اختتامیه است از حال نماز بیرون آمده‌اید، نه‌خیر! هنوز در حال نماز هستید، دلیلش این است که به خودتان فکر کنید، ببینید آیا بعد از نماز حال شما با حال وقتی که در مقام تکلّم با شخص دیگری هستید، یکی است یا متفاوت است! این یعنی در همین حال و فضا بودن و از آن خارج نشدن، با اینکه شخص مصلِّی تکبیرات اختتامیه را گفته است ولی فقط از یک بخش صلاة خارج شده است و هنوز از همهٔ بخش‌ها خارج نشده است؛ لذا بعد از نماز حوصلهٔ صحبت کردن با کسی را ندارد، می‌خواهد آن حال را برای خودش نگه دارد، او هنوز از صلاة خارج نشده است

تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسلام جزء من الصلاة

برای همین هم می‌گویند که در این حال تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسّلام را بگو؛ یعنی تسبیحات حضرت زهرا می‌شود جزء من الصلاة اما جزء من الصلاة دَبرَ التکبیرات الإختتامیه، تسبیحات جزئی از

صلاة است و همان‌طوری که شما در بین اجزاء صلاة حقّ تکلّم ندارید، حق ندارید دست‌هایتان را بالا ببرید، شعار دهید، همین‌طور بعد از صلاة هم حق ندارید به غیر ذکر اللَه تکلّم کنید. اگر کاری انجام دادید، یعنی اگر این را گفتید و آن را گفتید و آن‌وقت به تسبیحات حضرت زهرا پرداختید، دیگر فایده ندارد. حالا هرچه هم بگویید: «اللَه‌اکبر، اللَه اکبر» فایده ندارد، انگار دارید مهره می‌گردانید! چون از حالت نماز خارج شده‌اید. انجام دادن تسبیحات با این کیفیت مانند این است که در غیر حالت نماز سبحان اللَه و الحمدللَه بگویید و این ذکر، غیر از سبحان اللَه گفتن در حالت رکوع و الحمدللَه گفتن در حال تشهد است. اینها همه جای خود دارند. پس اگر می‌خواهد تسبیحات حضرت زهرا تأثیر بگذارد، باید آن تسبیحات بلافاصله بعد از صلاة باشد، همان‌طور که در روایات نسبت به این مسئله تأکید شده است[1] و جایز نیست از آنچه که به ما

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، أبوابُ الصّلاةِ و حُدُودِها، بابُ وصفِ الصّلاةِ مِن فاتِحتِها إِلی خاتِمتِها، ص ۳۲۰، ح ۹۴۶:

فرموده‌اند و دستور داده‌اند، تخطّی کنیم و باید به مردم هم همین را بگوییم. اینها همه سلیقه‌های شخصی است که اعمال کردن آنها مانع از تأثیر واقعیات و حقایق می‌گردد و مردم را از رسیدن به فیض اینها محروم می‌کند. ره چنان رو که رهروان رفتند.[1]

وقتی امام علیه السلام می‌فرماید که باید بعد از نماز این کار را انجام دهید، باید گفت: «چشم!»، تمام شد! نه اینکه بگوییم: «حالا اینجا بهتر است، این‌طور بهتر است.» مگر شما امام هستید؟! مگر شما متّصل به وحی هستید؟! ما که این‌طور نیستیم، در این مقام نیستیم، پس نباید در آنچه که هست دخل و تصرف کنیم. حالا ما حرف می‌زنیم و از عمه و خاله هم می‌پرسیم و یکی به این می‌گوییم و یکی به آن

«فإنّهُ رُوِی عنِ الصّادِقِ علیه‌السلام أنّهُ قال: "من سَبَّحَ تَسبِیحَ فاطمةَ الزّهراءِ علیهاالسلام فِی دُبُرِ الفَریضةِ قَبلَ أن یثْنِی رِجلَیهِ غَفَرَ اللهُ لَهُ".»

ترجمه: «از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: "هر کس خدا را تسبیح کند به تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسّلام از پی هر نماز واجب پیش از آنکه پاهایش را از حالت تشهّد بگرداند، یا پیش از آنکه از جا برخیزد خداوند او را بیامرزد".»

[1] دیوان شاه نعمت‌الله ولی، مثنویات، شماره ۵۶:

می‌گوییم و خوب که حال همه جا آمد، بعد حالا برای صندوق محل پول جمع می‌کنیم! یکی هم بلند می‌شود و همه چیز را به‌هم می‌مالد و نه حسابی و نه کتابی، بعد هم بلند می‌شویم کفش‌هایمان را برمی‌داریم و به خانه می‌رویم! اینکه نشد! نماز که این‌طور نیست!

بنابراین مسئلهٔ تلبیه با مسئلهٔ تکبیرة الإحرام دوتا است، البته در این جلسه روایات را نخوانده‌ایم، حالا یکی یا دوتا روایت می‌خوانیم تا ببینیم که آیا روایات هم نسبت به این مسئله دلالت دارند؟ بدون توجه به روایات، مقتضای قاعده عبارت است از بساطت احرام بدون دخالت تلبیه. این مطلب مقتضای قاعده است، حالا باید ببینیم که آیا در روایات هم به همین مسئله اشاره و دلالت شده است و انفکاک بین تلبیه و احرام وجود دارد یا اینکه انفکاک نیست و همین‌طور باید روایاتی را که شاید در اینجا به‌عنوان متعارض مدّنظر قرار بگیرند، مطرح کنیم.

یک روایت از منصور بن حازم از ابی‌عبدالله علیه السلام داریم که مربوط به تلبیه است:

إِذا صَلَّيتَ عِند الشَّجَرَةِ فلا تُلبِّ حَتَّى تَأتی البَيداءَ، حَيثُ يقُولُ النّاسُ يخسِفُ بِالجَيشِ.

در اینجا اشاره می‌کند که تلبیه در مسجد شجره نبوده است، درحالی‌که الآن همهٔ افراد که برای احرام به مسجد شجره می‌روند در همان‌جا هنگام احرام، تلبیه هم می‌گویند ولی این روایت این مطلب را نمی‌رساند.

إن‌شاءالله در جلسات بعد عرض می‌کنیم که کدام بهتر است و جمع بین این روایات به چه شکلی خواهد بود و آنچه را که آقایان در مقام جمع فرموده‌اند، آیا بلااشکال است یا نه. این روایت صریحاً از تلبیه نهی می‌کند: «تُلبِّ حَتَّى تَأتی البَيداءَ»؛ وقتی که از مسجد شجره تقریباً یک کیلومتر یا بیشتر حدود دو کیلومتر رد شدید، به یک سرازیری می‌رسید که بعد از آن بیداء است که صحرای مسطح و صاف است، امام می‌فرماید: «در آنجا تلبیه بگو».

بعضی‌ها این روایت را حمل بر استحباب کرده‌اند و تلبیه را در شجره واجب می‌دانند که این روایت این مسئله را نمی‌رساند. حضرت می‌فرماید: «فلا تلبّ.» یا

اینکه بعضی‌ها می‌گویند: منظور روایت از تلبیه گفتن الجهر بالتّلبیه است که در جلسۀ آینده عرض خواهیم کرد. «حَیثُ یقُولُ النّاسُ یخسِفُ بِالجَیشِ»، در آنجایی که جیش به پایین می‌رود و ناپدید می‌شود، یعنی افرادی که در مکان بعید قرار دارند دیگر اینها را نمی‌بینند و زاویۀ دید آنها را می‌پوشاند، به آن مکان بیداء می‌گویند.

روایت دیگر از معاویة بن وهب است که این هم از امام صادق علیه السلام می‌باشد:

سألتُ أباعبدالله علیه السلام عنِ التَّهیؤِ لِلإِحرامِ فقالَ: «فی مسجِدِ الشّجرةِ ، فَقَد صَلَّی فِیهِ رسولُ الله صلّی الله علیهِ و آلِهِ و سلّم، و قد تَرَی أُناساً یحْرِمُونَ فَلا تَفعَلْ حتّی تَنْتَهی إلی البَیداءِ حَیثُ المِیلُ فَتُحرِمُونَ کَما أنتُم فی مَحامِلِکم تَقُولُ: "لبّیکَ اللهمّ لبّیکَ" الحدِیث».[1]

منظور از احرام در اینجا به قرینۀ مابعد تلبیه است، حضرت می‌فرماید: «تقریباً یک میل که از

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۴، ص ۳۷۰، ح ۳.

مسجد شجره فاصله گرفتید، همان‌طوری‌که در محامل هستید، در همان‌جا احرام ببندید و پایین نیایید، بالای همان محامل احرام ببندید و سپس لبیک بگویید.»

الآن صحبت در این است که تهیّؤ برای احرام در مسجد شجره یعنی چه؟! مگر ما آمادگی احرام نداریم؟! تهیّؤ احرام یعنی در مسجد شجره فقط لباس بپوشیم؟! معنای تهیّؤ احرام این است، یعنی لباس عوض کردن، غسل انجام دادن و نماز نافله ـ رکعتین ـ خواندن، همهٔ اینها آمادگی برای احرام است ولی خود احرام را نبندید. در روایت قبل می‌فرماید که احرام را ببندید ولی لبیک نگویید. انسان می‌فهمد که در اینجا بین دو روایت تنافی نیست. احرام را نبندید؛ یعنی آن جزم و تنفیذ احرام نباشد مثل اینکه می‌گوید که نماز را نبندید و صبر کنید، هنوز امام جماعت نماز را نبسته است، یعنی تکبیرة الإحرام نگفته است؛ لذا مقداری صبر کنید. آنجا که می‌فرماید: «لبیک نگویید»، معنایش این است که احرام را ببندید، نیّت احرام کنید ولی تنفیذ احرام مترتّب بر تلبیه است مثل تکبیرة الإحرام که

انسان نیّت برای صلاة دارد ولی تا وقتی که آن نیّت به‌واسطهٔ تکبیرة الإحرام حاصل نشده است؛ یعنی آنکه قاطع بین انسان و بین ما مَضی است، شما می‌توانید کار دیگری انجام دهید؛ حالا سرتان را بگردانید یا کارهایی که منافی نیست انجام دهید.

ببینید روایات زیاد است، در روایت دیگر مثل همان روایت اسناد شیخ طوسی در تهذیب است:

و بِإِسنادِهِ عنِ الحُسینِ بنِ سعِیدٍ عن فضالة و صفوان و اِبنِ أبی عُمیرٍ جمیعاً عن مُعاویة بنِ عمّارٍ عن أبِی عبدالله علیهِ السّلامُ قال: «إِذا فَرَغتَ مِن صلاتِک و عَقدت ما تریدُ فقم و اِمشِ هُنیهَةً فإِذا اِستَوَتْ بِکَ الأرضُ ماشیاً کُنتَ أو راکِباً فَلَبِّ» الحدِیث.[1]

حضرت در اینجا خیلی به تفصیل بیان می‌کنند، می‌فرمایند: «وقتی که غسل کردی، نماز خواندی و نیّت احرام هم کردی بایست!» اما حضرت از تلبیه صحبت نمی‌کنند. در ادامه می‌فرمایند: «یک‌قدری آرام‌آرام حرکت کن و راه برو، وقتی که آن سرازیری

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الأحرام، باب ۳۴، ص ۳۷۰، ح ۲.

را رد کردی و زمین مسطح شد، همان جایی که افراد دیده نمی‌شوند، یعنی افرادی که در آنجا هستند نمی‌توانند ما را از پایین ببینند، ماشیاً کُنتَ أو راکِباً فَلَبٍّ"».

حضرت در اینجا هم می‌فرماید که در مسجد شجره تلبیه نگو. آنجا عقد احرام را ببند، نماز را بخوان و مقدمات را انجام بده، بعد از آنجا حرکت کن و جلو برو. حالا این تلبیه‌هایی را که ما در مسجد شجره می‌گوییم چه می‌شود؟!

در اینجا روایات زیادی وجود دارند که من امروز فقط همین چند روایت را بیان کردم که حکایت از این مطلب می‌کنند که اصلاً به‌طورکلی مسئلهٔ احرام با تلبیه دوتا است مثل اینکه احرام با لبس ثوبین دوتا است، احرام با غسل دوتا است، احرام با وقوف به میقات دوتا است و ربطی به هم ندارند، وقوف به میقات برای خودش یک وجوب است، احرام برای خودش وجوب دیگری دارد، هر کدام جایگاه خود را دارند. مسئلهٔ تلبیه هم با مسائل احرام تفاوت دارد، البته فروعات زیادی بر این مسئله مترتّب است که حالا عرض خواهیم کرد و قضیه چون خیلی محلّ

ابتلاء است، لذا خوب است که ما نسبت به مسئلهٔ احرام، جایگاه احرام و موقف احرام ـ که در کجا است ـ بسط بیشتری دهیم.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد